



تاریخ و ادبیات ایران

عصر غزنوی

خسرو

محمد دهبانی



نشرنی

سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ - ● عنوان و نام پدیدآور: ناصر خسرو/ محمد دهقانی. ● مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۷. ● نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۷. ● مشخصات ظاهری: ۳۸۸ ص. ● وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا ● فروست: تاریخ و ادبیات ایران؛ ۷. ● شابک: 9-572-185-964-978 ● موضوع: ناصر خسرو، ۳۹۴-۴۸۱ ق. - نقد و تفسیر، شعر فارسی - قرن ۵ ق. - تاریخ و نقد Persian poetry - 11th century - History and criticism ● رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ن ۲ ۹/د PIR۴۷۷۵ ● رده‌بندی دیویی: ۱/۲۲ ۸ فا ● شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۵۵۲۵۸

قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان



نشرنی

تاریخ و ادبیات ایران

۷

عصر غزنوی

ناصر خسرو

محمد دهقانی

ویرایش: نجمه گیوی

دستیار پژوهش: محمدعلی اجتهادیان

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: اصغر قلی‌زاده

طرح جلد: پرویز بیانی

● چاپ و صحافی: پردیس دانش

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۷، ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۵-۵۷۲-۹

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، نمابر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com ● email: info@nashreny.com ● nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

فهرست

۹		مقدمه
۱۵۹		گزیده آثار
۱۶۱		دیوان
۳۲۴		جامع الحکمتین
۳۳۴		زادالمسافر
۳۳۹		گشایش و رهایش
۳۴۳		وجه دین
۳۴۷		سفرنامه
۳۴۷		آغاز سفر
۳۵۰		سمنان
۳۵۱		قزوین
۳۵۱		تبریز
۳۵۲		حزّان
۳۵۲		مَعْرَة النعمان
۳۵۴		بیت المقدس
۳۵۸		مصر

۳۶۸		مکه
۳۷۲		فلج
۳۷۳		لحسا
۳۷۴		بصره
۳۷۸		اصفهان
۳۸۱		طبرس
۳۸۱		قاین
۳۸۲		بایان سفر
۳۸۵		منابع

مقدمه

بی‌کفایتی آخرین پادشاهان ساسانی و غدر و خیانت سرداران آزمند و جاه‌طلب ایشان سرانجام آن سلسله را به رخت‌نابودی افکند و ترکان غزنوی را، که خود روزگاری برده و زیردست سامانیان بود، جایگزین آنها کرد. به گزارش بیهقی، ایلک‌خان ابوالحسن نصر بن سنی «فُل ذیقعدة ۳۸۹ ق / ۲۷ مهر ۳۷۸ خ از اوزگند ترکستان (جنوب قرقیزستان امروزی) به بخارا تاخت و آخرین امیر سامانی را «با همه برادران و خویشان» به اسارت گرفت و او را خود به اوزگند برد. محمود غزنوی، که به خراسان آمده بود تا با سپاه سالاران خود سر سامانی بجنگد یکباره میدان را از دشمن تهی دید و بی هیچ زحمتی امر خراسان و جایگزین سامانیان شد (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۶۷۹). پنج سال پس از این، جراها بود که ناصر خسرو در قبادیان بلخ چشم به جهان گشود.^۱

۱. ناصر خسرو، بنا به گفته خودش، در سال ۳۹۴ ق به دنیا آمده بود:

بگذشته ز هجرت پس سیصد نود و چار بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر

(ناصر خسرو، ۱۳۶۵، ص ۵۰۵)

بلخ در فرودست جیحون واقع بود و جزو خاک خراسان و قلمرو غزنویان محسوب می‌شد، اما قبادیان در آن سوی جیحون^۱ منطقه نفوذ ایلک‌خان و سایر ترکان و ترکمانان بیابانگردی بود که هرگاه فرصتی می‌یافتند به سوی خراسان سرازیر می‌شدند و مناطق شمالی آن خطه را غارت می‌کردند، چنان که باز به گزارش بیهقی، در سال ۳۹۶ ق که محمود پای سرکوب والی مولتان به هندوستان رفته بود، یکی از سرداران ایلک‌خان، به نام سباشی‌تگین، از جیحون گذشت و بلخ را غارت کرد و بازار عاصمان آن شهر را که ملک خاص محمود بود به آتش کشید. محمود به سرعت از هند بازگشت و شهر را پس گرفت و سباشی‌تگین را به آن سوی جیحون راند. همان، ص ۵۵۶). از آن پس ترکان و به‌ویژه ترکمانان سلجوقی

چون اول محرم آن سال برابر بوده است با سیزدهم آبان ۳۸۲ خ، باید گفت ولادت وی در نیمه دوم همان سال یا نیمه اول سال ۳۸۱ خ رخ داده است. این که نخست تقی‌زاده (۱۳۸۰، ص ۱۶) و سپس گویا، به تبع او، ناصر دبیرسیاتی، در مقدمه سفرنامه (۱۳۸۹، ص ۱۰)، ولادت او را در ماه ذی‌القعدة دانسته‌اند، اصل ندارد و ظاهراً برگرفته از قصیده‌ای منسوب به اوست که آن را مینوی و محقق ذیل ملذذات دیوان ناصر خسرو آورده و درباره‌اش نوشته‌اند: «این قصیده از ناصر خسرو نیست، بلکه از شاعری شیعی است که در ذی‌القعدة سال ۳۵۸ (یا ۳۵۷، یا ۳۵۴) به دنیا آمده بوده است» (ناصر خسرو، ۱۳۶۵، ص ۵۳۳). در قصیده مذکور می‌خوانیم که

به سال سیصد و پنجاه و هشتم به ذی‌القعدة خراج نهاد مادر

(همان، ص ۵۳۵)

همین بیت منشأ اشتباه و التباس شده و عده‌ای بر اساس آن شمار سال‌های عمر ناصر خسرو را به بیش از صد و بیست رسانده‌اند که هم نامعقول و هم با گفته‌های روشن خود او در دیوان و سفرنامه مغایر است.

۱. چنان که امروز هم بلخ از استان‌های شمالی افغانستان است اما قبادیان شهری کوچک در گوشه جنوبی تاجیکستان است و حدود شصت کیلومتر با مرز افغانستان فاصله دارد.

همواره خطر بزرگی برای دولت غزنوی محسوب می شدند و همین امر بلخ را به یکی از نقاط حساس قلمرو غزنویان بدل کرده و در واقع آن را به صورت پایتخت دوم آنان درآورده بود. ناصر خسرو به احتمال قوی بخش مهمی از کودکی و جوانی خود را در همین بلخ گذراند و ظاهراً در همان جا به استخدام دستگاه دیوانی غزنویان درآمد.

غزنویان در سه دهه نخست قرن پنجم هجری بر سراسر بخش شرقی جهان اسلام فرمان می راندند که سرزمین های وسیعی را از ماوراءالنهر گرفته تا خراسان و سیستان و نواحی غربی هندوستان شامل می شد. بخش های مرکزی امپراتوری اسلامی بجز ری که غزنویان در فاصله سال های ۴۲۰ تا ۴۳۰ ق بر آن فرمان می راندند، تماماً در دست خلافت عباسی و رسماً زیر نفوذ حکومت ایرانی و شیعه مذهب آل بویه بود. سرزمین های غربی این امپراتوری، از جمله مصر و شمال آفریقا، در تصرف خلفای فاطمی بود که مذهب شیعه اسماعیلی داشتند و خود را از نسل حضرت فاطمه (س) و جانشین حقیقی پیامبر (ص) می شمردند و از این رو، بمن جدی و خطرناک عباسیان محسوب می شدند. خلفای عباسی هم، در مقابل، می کوشیدند که فاطمیان را ملحد و قرمطی معرفی کنند. قادر بن عبدالله عباسی (ح: ۳۸۱-۴۲۲ ق) در سال ۴۰۲ ق موجی از تبلیغات ضد فاطمی به راه انداخت و عده ای از علمای سنی و شیعه و برخی بزرگان علوی، از جمله سید مرتضی و سید مرتضی، را به بغداد فراخواند و به آنان فرمان داد بیانیه ای صادر کنند که معلوم می کرد خلفای فاطمی همه شیادند و نسب نامه ای دروغین برای خود تدارک دیده اند. این بیانیه را به سراسر قلمرو عباسیان فرستادند و در

مساجد و منابر خوانده شد. علاوه بر این، قادر به چند تن از متکلمان و متألهان پول داد تا رساله‌هایی در رد عقاید فاطمیان بنویسند (دفتری، ۱۳۷۶، ص ۲۲۵). هم غزنویان و هم جانشینان آنها، یعنی سلجوقیان، جانب‌دار عباسیان و دشمن سرسخت خلفای فاطمی و کیش اسماعیلی بودند. ناصر خسرو نیز، که تا نیمه‌های عمر در خدمت دفتر و دستگاه دیوانی غزنویان و سلجوقیان بود، طبعاً نمی‌توانست از سیاست‌های مذهبی آنها حمایت نکند یا احیاناً مخالف آن سیاست‌ها باشد.

از نیمه نخست زندگی ناصر خسرو، تا پیش از چهل و دو سالگی و آغاز سفرش به سبئی غرب عالم اسلام، تقریباً چیزی نمی‌دانیم مگر آگاهی‌های اندکی که خود او، مدتاً در سفرنامه و دیوان اشعارش، در اختیارمان نهاده است. می‌دانیم که پدر او، اگر خود اهل فضل محسوب نمی‌شده، دست‌کم دوستدار دانش و فضیلت بوده و به پسر جوان خود هم سفارش می‌کرده است که به‌رغم همه ناملازمات دبیر ر کسب دانش کوشا باشد.^۱ از گفته‌های خودش در سفرنامه چنین برمی‌آید که در سال ۴۳۷ق «مردی دبیرپیشه» و «از جمله متصرفان در اموال و اعمال ساختنی» سلجوقیان بوده و از این حیث «در میان اقران شهرتی» داشته است (ناصر خسرو، ۱۳۸۹، ص ۱). در دیوان نیز بارها به این نکته اشاره کرده و در یکی از قصایدش با لحنی تفاخرآمیز گفته است:

۱. نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل

این گفته بود گاه جوانی پدر مرا

دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک

این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا

(همان، ص ۱۲)

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر
 به نامم نخواندی کس از پس شرف ادیسم لقب بود و فاضل دبیر
 ادب را به من بود بازو قوی به من بود چشم کتابت قریر
 به تحریر الفاظ من فخر کرد همی کاغذ از دست من بر حریر
 دبیری یکی خرد فرزند بسود نشد جز به الفاظ من سیرشیر
 دبیران اسیرند پیش سخن سخن پیش طبعم به طبع است اسیر
 (ناصر خسرو، ۱۳۶۵، صص ۴۰۰-۴۰۱)

در قصیده‌ای دیگر می‌گوید که در جوانی از «خواجه جلیل و امیر اجل»،
 یعنی وزیر و پادشاه (غزنوی یا سلجوقی)، بسی «اجلال و اعزاز» دیده است.
 دست‌کم یکی از برادران او سم، به نام ابوالفتح عبدالجلیل، از وابستگان دربار
 سلجوقی بوده و در دستگاه وزیر خراسان مقام بلندی داشته، زیرا ناصر
 خسرو از او با عنوان احترام‌انگیز «خواجه» یاد می‌کند و می‌گوید که پس از
 پایان سفر هفت‌ساله‌اش در جمادی‌الاولی ۴۴۲ ق/آ. ۴۳۱ خ در همان
 حوالی بلخ با وی دیدار کرده است (همان، صص ۱۷۶-۱۷۷). این دلیلی
 دیگر است بر این که خاندان ناصر خسرو از خانواده‌های متشخص خراسان
 بوده و پیشینه‌ای احياناً طولانی در خدمات دیوانی داشته‌اند. اشاره دیگری

۱. ناصر خسرو چند بار در دیوان خود از حرمتی که نزد وزرا و سلاطین داشته سخن
 می‌گوید و تأکید می‌کند که امیر (غزنوی یا سلجوقی) او را «خواجه» خطاب می‌کرده است:

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر
 (همان، ص ۴۰۰)

هم در سفرنامه هست که نشان می دهد ناصر خسرو در همان عنفوان جوانی به دربار محمود و مسعود غزنوی راه داشته و شکوه و تجمل آن را از نزدیک دیده بوده است.^۱ به علاوه، او ظاهراً در همان ایام حکومت غزنویان به هند هم رفته و مولتان و لاهور را دیده بوده است، زیرا در سفرنامه اشاره می کند که نظیر فوطه های اسیوط را در لاهور و مولتان هم ندیده است (همان، ص ۱۲۰). در آغاز یکی از قصایدش هم اشاره ای دارد که معلوم می کند مدتی را در هند گذرانده بوده است:

غریبی می پیم خواست یا رب از من؟ که با من روز و شب بسته ست دامن...
به سند انداخت گام که به مغرب چنین هرگز ندیده ستم فلاخن
(ناصر خسرو، ۱۳۶۵، ص ۳۹۸)

همه این ها قرائنی است بر این که وی خدمت دیوانی را از دربار غزنوی آغاز کرده و، پس از روی کار آمدن سلجوقیان، مثل بسیاری دیگر از دولت مردان و کارگزاران غزنوی، به آنان پیوسته بود. این حدس وقتی قوت می گیرد که بدانیم سلجوقیان در آغاز کار برای احراز امور خود کاملاً وابسته به دیوان سالاران غزنوی بودند، چنان که، به گواهی بیهقی، طغرل سلجوقی

پیش وزیر با خطر و حشمت بدانک میرم همی خطاب کن - راجه خطیر

(همان، ص ۱۰۲)

یک چند پیشگاه همی دیدی در مجلس ملوک و سلاطینم

(همان، ص ۲۷۰)

۱. در سفرنامه از این امر با افتخار و از محمود و مسعود با لحنی ستایش آمیز یاد می کند: «من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده ام، چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود. ایشان پادشاهان بزرگ بودند، با نعمت و تجمل بسیار» (ناصر خسرو، ۱۳۸۹، ص ۹۷).

در بدو ورود به نیشابور قاضی صاعد را که از اعیان و ارکان بزرگ دولت غزنوی در خراسان بود سخت با احترام به حضور پذیرفت و، ضمن اقرار صریح به ناآشنایی خود با کار حکومت، از قاضی درخواست یاری و مشورت کرد.^۱ در همان ایام، مشیر و مشار و درحقیقت همه کاره دولت طغرل کسی بود به نام بوالقاسم، که به گفته بیهقی سالار بوزگان (شهری در حدود ۵۰ کیلومتری شرق تربت جام کنونی) و از کارگزاران هوشمند غزنویان بود، لیکن بر اثر زورگویی و ستمگری بی حد و حصر سوری، صاحب دیوان خراسان، از ایشان بریده و به سلجوقیان پیوسته بود و آنان را از دل و جان یاری نمی داد. بیهقی، (۱۳۸۸، ص ۵۵۷). این را نیز باید در نظر داشت که مسعود غزنوی، در اواخر حکومتش، دیگر به وفاداری دولت مردان خود اهمیتی نمی داد و حتی به آنان توصیه می کرد که در صورت غلبه سلجوقیان پول بدهند و از آنها خیمه شغل و مقام بخرند.^۲ در چنان اوضاع و احوالی، هیچ استبعادی ندارد که دیوان سالار جوان و فاضلی چون ناصر خسرو هم یکسره از دربار غزنوی راهی ستمگ سلجوقیان شده باشد.

۱. عین سخن طغرل، به گفته بیهقی، این بود: «ما مردمان نو و غریبه در میان تازیکان [فارسی زبانان] ندانیم. قاضی به پیغام نصیحت ها از من بازنگیرد» (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۵۵۹).

۲. بیهقی می گوید وقتی اعیان درگاه مسعود به او توصیه کردند که غزنین را از ترس حمله سلجوقیان ترک نکند، پاسخ داد: «اگر مخالفان [= سلجوقیان] این جا آیند، بوالقاسم کثیر [= صاحب دیوان خراسان در آن زمان] زر دارد؛ بدهد و عارض شود. و بوسهل حمدوی [= از بزرگ ترین رجال دربار غزنوی که تا سال ۴۲۹ ق شغل مهم وزارت ری را بر عهده داشت] هم زر دارد؛ وزارت یابد. و طاهر و بوالحسن [= طاهر مستوفی و بوالحسن عبدالجلیل، دو تن از اعیان بزرگ دولت مسعود] همچنین» (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۷۰۷).